



تهران : آذان ظهر ۱۳:۱۰ آذان مغرب ۲۰:۲۵ آذان صبح فردا ۴:۴۰ طلوع آفتاب ۶:۱۵

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف تلفن: ۸۸۶۴۳۹۱-۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۱ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵-۰۱ امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۴۳۳ توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰ چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶ www.sharghnnews.ir

شرق

جایگاه هنری «مارسل دوشان» در گفت‌وگو با «بهرام دبیری»

قرنِ شکلک چهر *

پوری سوری



«ثر خلاق را هنرمند به تنهایی به وجود نمی‌آورد، بلکه بیننده نیز با رمزگشایی و تعبیر کیفیت‌های درونی اثر آن را با دنیای بیرون پیوند می‌دهد و به این ترتیب سهم خود را به کار خلاقه اضافه می‌کند- مارسل دوشان»

جملاتی از این دست و با همین بار معنایی بارها و بارها از ابتدای قرن ۲۰ تکرار شده و هدف آن شناساندن اثری متفاوت به مخاطب و جامعه هنری بوده است. «مارسل دوشان»

ژوئیه ۱۸۸۷ در فرانسه به دنیا آمد و آثار مهمی در نقاشی و مجسمه‌سازی را در کارنامه هنری خود دارد، او که آثارش را بیشتر با سبک‌های دادائیسم و سوررئالیسم مرتبط می‌دانند،

جمله هنرمندی‌بود که در گسترش هنر غرب پس از جنگ جهانی اول تاثیرگذار بود و تاریخچه هنر مفهومی با نظریات او در مورد «ایده» و نقش آن در یک اثر هنری گره خورده است.

دوشان که زمانی برای تابلوی مونالیزا سبیل گذاشته بود، برای نمایشگاه مستقل‌ها یک «کاسه توالت فرنگی» فرستاد و اسمش را هم گذاشت «چشمه». امروز بعد از ۱۲۵ سال که از تولد این به تعبیری «باهوش‌ترین» و «دردمسازترین» مرد نیمه اول سده بیستم می‌گذرد، نظریات، آثار و تاثیرگذاری او را با بهرام دبیری -نقاش بنام ایرانی- به گفت‌وگو نشستیم و دبیری از «قرن شکلک چهری» گفته که «دوشان» پیش‌قراول آن بود.

▲ ظهور هنرمندی با خصیصه‌ها و رفتار منحصر به‌فرد «مارسل دوشان» را در ابتدای قرن ۲۰، زاده چه اتمسفری می‌داند؟

اوایل قرن ۲۰، بعد از جنگ جهانی اول، سرگردانی بزرگی در فضای فرهنگی و فضای عاطفی هنرمند اروپایی پیدا می‌شود و نمونه‌های زیادی را در دادائیست‌ها، سوررئالیست‌ها و فوتریست‌ها می‌توان برشمرد که از جهتی هم در جست‌وجوی زبان نو بودند و هم چشمشان به فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیراروپایی از شرق دور، تـا ایران، تا آفریقا و تا فرهنگ سرخوستان‌های آمریکا بود. در عین حال از جهتی اندیشه‌های نوآورانه و انقلابی داشتند و از جهتی دیگر یک سرگردمی را با خود حمل می‌کردند تا بتوانند راههای اعتراضی را در شرایط اجتماعی آن زمان اروپا و آن جنگ ویرانگر بیابند. امروز که بعد

از ۱۰۰ سال به مجموعه این فضا- فضایی که در اروپای اوایل قرن ۲۰ وجود دارد- نگاه می‌کنیم، ممکن است دو گرایش عمده را تشخیص دهیم. نخست گرایشی که به دنبال راه‌ها و زبان نو به دستاوردهای خلاقانه‌ای رهنمون شدند و گرایش دیگر کسانی که جز ایجاد یک فضای سرگردان، مایوس‌کننده و توهمین‌آمیز به چیز دیگری نرسیدند و آثار آنها در حد یک اعتراض سیاسی و اجتماعی باقی ماند، یکی از همین نمونه‌ها «کاسه توالت فرنگی» آقای مارسل دوشان است.

اگر از منتقدان و مجموعه‌چرانی که سعی کرد از نوع رفتار آقای دوشان حمایت‌کنند و حتی در جست‌وجوی نظریات فلسفی متنوعی برای آن بر بیاید بپرسیم که بر این مبنا، آیا خیال‌ب شیراز در تهران، با داشتن تنوع بی‌پایان از توالت‌های فرنگی یک سوره بزرگ است؟!

خواهیم دید که این تئوریسین‌ها در پاسخ به سؤال ما می‌گویند: هرگاه یک اثر، در محلی که معمولاً انتظار

دیدن اثر هنری در آنجا را داریم- مثل یک گالری- و موزه- قرار بگیرد آنگاه کارچاسم که آن را به عنوان یک اثر هنری ببینیم!

خب لـق بودن و بی‌معنا بودن چنین استدلالی روشن است چراکه تاریخ ۱۲هزار ساله گذشته تمدن را ما به شکل دیگر دیدیم‌ای و می‌شناسیم. **گروه هنر:** جاده موفقیت و اعتبار برای «لیلا حاتمى» انگار خط پایان ندارد و این هنرمند پرفراخ، افتخاری دیگر را به مجموعه افتخارات این سال‌های خود اضافه کرده است. بر اساس اعلام سفارت فرانسه در تهران وزارت فرهنگ این کشور بعد از بررسی‌های لازم «شان هنر و ادب» را به او اهدا کرده است و درجه «شوالیه» توسط سفیر فرانسه از طرف وزیر فرهنگ و ارتباطات این کشور به «بابی هنرمند لیلا حاتمى» اعطا شده است. این نشان روز پنجشنبه ۲۹ تیر، در سکوت کامل خبری در محل سفارت در خیابان نوبل لوشاتو به او اعطا شد. این خبر دو هفته بعد همزمان با اعلام رسمی سفارت فرانسه منتشر شد. سفارت فرانسه نوشته که این نشان به خاطر خلاقیت هنری با ادبی یا به خاطر مشارکت در تالووی هنر و ادب، در فرانسه و در جهان به هنرمندان اعطا می‌شود. «شهرام ناظری» خواننده موسیقی سنتی ایران نیز

رویداد

لیلا حاتمى؛ «شوالیه» جدید ایرانی

پنج سال پیش این نشان را دریافت کرد. جایزه شوالیه نشان ملی لیاقت درجه (نظامی) فرانسوی است که برای اولین بار در سوم دسامبر ۱۹۶۳ توسط جنرال «شارل دوگل» نامگذاری شد. این نشان به تمام نظامیان (فعال یا غیرفعال) و شهروندان غیرنظامی که لیاقت آن را به دست آوردن اهدا می‌شود. غیر از این نیز تعدادی از هنرمندان، پژوهشگران و فعالان ایرانی موفق به دریافت نشان‌های لژیون دونور شده‌اند اما بی‌تردید در میان چهره‌های فرهنگی ایرانی، لیلا حاتمى جوان‌ترین هنرمندی است که این نشان را دریافت کرده است. شهرام ناظری (خواننده)، عباس کیارستمی (کارگردان سینما)، بری صابری (کارگردان تئاتر)، جلال ستاری (اسطوره‌شناس)، محمدعلی سپه‌بلو (شاعر) و ایران تیمورتاش (دختر وزیر دربار رضاشاه پهلوی) از جمله افرادی هستند که این نشان را دریافت کرده‌اند.



شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۱ ۱۵ رمضان ۱۴۳۲ ۴ اگوست ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۵۹۴ شماره ۶۷۰ دوره جدید ۱۲ صفحه + ۴۸ صفحه ضمیمه

کیمیایی: هنوز اجازه ساخت «دست تنها» صادر نشده است

ایستنا: «مسعود کیمیایی» اظهار امیدواری کرد فیلم جدیدش «دست تنها» را تا یک ماه و نیم آینده بتواند مقابل دوربین ببرد. این کارگردان سینما درباره به تعویق افتادن ساخت فیلم «دست تنها» گفت: هنوز اجازه برای ساخت این فیلم صادر نشده و باید بیشتر حرف بزیم تا دلایل مشخص شود. البته فکر نکنم دلیل خاصی باشد و امیدوارم کار به‌زودی شروع شود. «دست تنها»ی مسعود کیمیایی قرار بود اوایل خردادماه مقابل دوربین برود. «سعید راد» بازیگر اصلی این فیلم است.

فلک الافلاک

آنانومی یک داستان پیچیده

بهمن فروتن

Bahmanfourtan.blogfa.com



■ باز کردن پیچیدگی‌ها کار بسیار سختی است آن هم زمانی که پول خودمختار شده است و روابط کاری و اجتماعی انسان‌ها را تا حدودی به خود وابسته کرده است. می‌گویند «پول حلال مشکلات است» من در درست بودن این ضرب‌المثل مشکوک چون مناسبات قرن ۲۱ به دلیل حاکمیت پول بر انسان هر روز پیچیده و پیچیده‌تر می‌شود تا جایی که باز کردن این پیچیدگی‌ها دیگر از قدرت بشریت خارج شده است. تا به اینجا، سرمایه‌داری نشان داده است اگرچه قدرت پیش‌بینی بحران‌ها در حیطه تخصصی این سیستم نبوده و نیست ولی همیشه پس از به وجود آمدن آنها، دیر یا زود راه‌حلی را هم پیدا کرده و راه داده است. تاکنون ساده‌ترین راه‌حل‌ها برای خروج از بحران، جنگ بوده است؛ جنگ اول و دوم جهانی و خرده جنگ‌های منطقه‌ای همه و همه، راه‌حل‌هایی بوده است که سرمایه‌داری برای خروج از بحران به راه انداخته است و اگر کمی بیشتر دقت کنیم، صحبت از سرمایه‌داری است یعنی سرمایه‌ای که تحت مالکیت بشر است ولی متأسفانه مدت‌هاست که این سرمایه از مالکیت بشریت خارج شده و به خودمختاری رسیده است. روزهایی بود که سرمایه‌داری به این نتیجه می‌رسید که کارگر باید بیمه شود، سرمایه‌دار برای بیمه کارگرانش پول خرج می‌کرد با این فکر که اگر شرایط رفاهی آنها بهتر شود تولید بالا خواهد رفت ولی امروز در فلان کارخانه اتومبیل‌سازی، قانونندی پول حکم می‌کند اگر ۱۰ هزار کارگر و کارمند را بیرون نکسی دیگر قادر به رقابت نخواهی بود و این اتفاق هم می‌افتد. مردم کشورهای جهان دست‌دسته بیگار می‌شوند تا خریداران کم و کمتر گروهی به ورشکستگی عمومی تبدیل شود و چون دیگر تفکری در پول حاکم نیست، راه‌حلی هم پیدا نیست الا جنگ که دیگر کد شناخته‌شده‌ای برای سیستمی به نام پول‌سالاری نیست. بیایید همه جنگ‌هایی را که در حال حاضر در جریان است کنار هم بگذاریم با همه ناآرامی‌هایی که به دلیل بحران‌های به وجود آمده ناشی از پول‌سالاری، سیستم‌های مختلف حکومتی کشورهای جهان به تزلزل کشانده است و ببینیم که آیا راه‌حلی حتی از دور نمایان است؟ البته با فکر خودمان! چون من اوپاما اعتقاد دارم برای اینکه این تفکرات آنهاست که دنیا را به اینجاها کشانده است یعنی به پیچیدگی‌هایی که دیگر راه‌حلش دست آنها نیست، به نظر من راه‌حل خروج از بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود و راه برون‌رفت از آنها تفاهم‌های بین‌المللی است، یعنی وحدت فکری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای به بند کشیدن قدرت لجام‌سیخنه پول که بشریت را به شکل جدی به سوی نابودی سوق می‌دهد. در حقیقت، جنگ‌ها دیگر راه‌حل بحران‌های موجود نیستند، این تفکر، شدیداً کهنه شده است و خروج از بحران‌های کنونی احتیاج به تفکرات نویی دارد که پیول با آنها آشنایی و سنخیت نداشته باشد، شاید تفکراتی که فقط مردان بزرگ عالم آن هستند و همیشه به وسیله همین تفکرات با یکدیگر به تفاهم رسیده‌اند. بشریت به خوبی می‌داند تنها راه‌حل خروج از بحران‌های بین‌المللی موجود، تفاهم مردان بزرگ کشورهای جهان برای ایجاد قدرتی بزرگ‌تر از پول است، مرانی از شرق و غرب که با بزرگی‌شان فراتر از آن نیمه سیاسی، نیمه تاجرهایی فکر می‌کنند که بشریت را به دلیل افکار کوچکشان به بحرانی لینچل کشانده‌اند. مردانی که بلداند تفاهم یعنی چه و برای چه.

برش از اخبار

«درم‌بخش» از بیمارستان مرخص شد

■ «کلبیبز درم‌بخش» کارکنانوربست نام آشنای مطبوعات است که برای انجام آنژیوگرافی در بیمارستان طالقانی بستری شده بود مرخص شد. این هنرمند از بهبود وضعیت جسمی خود خبر داد و گفت: به محض اینکه به خانه بروم، اجرای طرح‌های نیمه‌کارام را برای نمایشگاهی که ۲۱مهر در پیش دارم، به پایان خواهم برد.

کتاب زندگی «احمد رضا احمدی» در راه است

■ ایستنا: «زندگینامه نامداران ادب و فرهنگ ایران» تدوین و منتشر می‌شود. از این مجموعه که با سرپرستی «شهرام اقبال‌زاده» منتشر می‌شود، زندگینامه «احمد رضا احمدی» در سه جلد توسط «سول رخشا» تدوین شده است. «یک ضیافت خصوصی» و «سپیده‌های پراکنده» عنوان دو جلد از این مجموعه است.

توضیح

■ در ویرتنامه مشروطیت در ذیل مقاله «سیدسیدالله خرقانی» تصویری از «افسیداسدالله خرقانی» منتشر شده که آقای «رضا صهرپا» آن را در اختیار «شرق» قرار داده‌اند.

کارتون خواب

هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir



مرگ مولف

۸ سال از نبودن «حسین پناهی» گذشت

راه با رفیق

نبود... نه آن عاشقی که من و تو در پی و گرفتارش هستیم... نه! او عاشق، از جنس تو نبود! او دیگرگونه انسانی بود! او را تمام عشق در آغوش گرفته بود. چونان جزیریای غریب و تنها... که بهرامون‌اش زلال جاری عشق و تنها عشق در رفت و آمد و جوش‌وخروش بود. تمام عشق همه او را در بر گرفته بود. «تفسیر یافت‌ام هنوز...» از «ستاره‌ها» تا «سلام خداحافظ» و از این دو به «راه با رفیق...». آیا ختم راه و انتهای کلام و صدای شاعرانه حسین پناهی است...؟! عالم و اشکل است... که نه! آیا انسان می‌تواند به تو دشت آرزوهای خود برسد...؟! آیا انتهایی برای آرمان‌هایش هست...؟! «تورا هست»... نه... نه! به تکرار اشک‌های مادر و آرزوهای برنیا شده‌اش... نه! انسان را شتهایی نیست بر خیال‌ها و آرزوها و امیدهای گریزش، همچنان که حسین پناهی! «پروانه ناقص است در ذهن من هنوز» باید پذیرفت که انسان، زاده و نه‌تنه‌گزیز زمان و زمانه است... گریز می‌زنیم از بی‌تالی این تاب خلسه‌آور... و فراموشی روزگارا بی‌راه نباید باشد که هر کسی به درک و بضاعت خویش، از زندگی و روزگارش پرسش‌ها دارد. سبک یا سنگین، تلخ یا شیرین... بی‌جا و بی‌سار هم به جا و درست!

خوب... پناهی هم انسان بود «تورا به خدا بود؟» و یک تریلی مولی‌دشتی که البته بسیاری‌اش همچنان بی‌پاسخ! جانب آقای حسین پناهی جویای راه خویش بود، چون شامولی بزرگ و سهراب جان... شهرابی که همیشه هوای خودش را می‌نوشید چون ظرفی‌کاران پُر حوصله که لایه لایه هزار نوی ممالود زمان و زمانه را می‌شکافتند و چونان کاشف بی‌مثال الکل، سرفراز و سینه ستبر و راست، راه به هسته نامکشوف زندگی می‌پزدند، چه! بسیار نیک می‌دانستند که جسم را پایان و انتهاییست... مرگ! دیر یا زود می‌آید و با خود می‌برد!

اما... اما تنها عشق، این درُست لطیف، این عجیب قشنگ... همان عشقی که ایشان را در بَر گرفته، یگانه یابور است. عشق است که به زندگی معنا و نشان بایسته انسان داده است. گر چه خود گفته است که تفسیر یافت‌ام هنوز! اما فرزند برومند حسین، سبیا پناهی در کتاب احتضار چنین چه خوش و چه رفیقانه از دل ما گفته است:

به تو، چگونگی می‌گذرد؟

برادرم! خواهرم!

در این زوال و خستگی

این‌روزها

حال تان را کسی می‌پرسد

جز خودتان!

در آینده؟!



مجتبی معظمی

مدیر انتشارات دارینوش

بآلب زردی از طعم نان، مزه نمک و اسم قشنگِ جناب آقای خسرو شکیبایی

رفیق دیشب و هر شبِ تنها یی‌ام!

رفیقان یک به یک رفتند منزل به منزل!

اگر چه دیگر رفیقی نمانده و راهِ نسِ شخوار و مقصد ناپدیدی! اما باز و هنوز! راه را با رفیق خوشم!

خیالی شده‌ام... نه!

آُمخته بودیم که راه را با رفیق خوش است... که نیست!... راه هست، اما رفیقِ روزان روشن و شب‌های بی‌چراغ! نیست... رفیق و هم‌آفتاب جنوبی و هم‌قبیله زاگرس‌ام... هم‌ششم و خموش کارون‌ام... هم‌سینه‌یی کینه‌هفت‌بندِ بختیارِ ام... نیست... نیست! درست است که مرگ در سایه نشسته است و به ما می‌نگرد... درست است که اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت... درست است!... در ست!

اما تنها مرگ است که نشانه حیات و جلودانگی است. این مرگ است! این جوهر و ملاتِ مرگ است که انسان را به سرحد و فرامرز بی‌مرگی و جلودانگی می‌رساند. «مرگ پاسخِ بزرگی بر زندگی‌ام نبود!» جناب آقای حسین پناهی، بازیگرِ نه‌ا نویسنده نه! کارگردان نه! دیالوگ‌نویس نه! فیلم‌نامه‌نویس نه! نمایش‌نامه‌نویس نه!... نه! باز نه! شاعر نه، نباید باشد برای آنان که خود را شاعر می‌دانند و کالسی آموزش شعر به راه می‌زن‌اند و کلام حسین پناهی را به شعر، ماسته می‌دانند و خود او را نا‌شاعر! و فیلسوف بود، نه! حکیم نه! نه نه نه! حسین پناهی این‌ها همه نبود... «تو را به خدا نبود؟»

او تنها! انسان بود! انسانی که تو در نو به وقت فراغت، گهواره گردان می‌زدی! شاعر نه، لایه به منظومه بی‌کران حیات را می‌شکافت... آنقدر صبور و بی‌وقفه، که تو را سخت به رشک وا می‌داشت... نه تو را... که بسیاران را!

نه، نترسید! لاف نمی‌زنیم! رفیق‌ام بود و هست! درست!... ولسی گراف نمی‌گویم! او را بزرگ‌تر از این همه دیدم و می‌بینم! خیلی سُرتر و بلندتر از برخی پُرچاگان!

اگر تو نیز چون او، از خود و خویش و نان بگذری... از این همه من‌های پرور شده بی‌کار دور شو! چون حسین پناهی به کران و کنارهای می‌رسی!

غریب و تنها... فروتن و بسیار دل‌تر ست!

رها چون باد... رو به بهار خوابِ بمخمل بی‌ریایی!

رعنا چون خود نخل... نخل کریم!

نخلِ نجیبِ جنوب، به‌وقتِ گردآلودِ اشیا!

و خوب می‌دانم که چو دل روستایی حسین، سایه نخل را

بسیار می‌پسندید. حقیقت دارد: حسین پناهی! هیچ‌گاه عاشق